

خداوندگار را عرضه آنکه احوال این بنده لله الحمد علی نعماً
صحت نفس حاصل است و به جز حرمان از ملازمت ملالی نیست.
لیلا و نهاراً [-] دست نیاز به درگاه بی نیاز برداشته، به امید آنکه
مگر روز سیاه محرومان تباه روزگار و شب تباه مهجوران سیاه
روزگار [-] شادمانی [-] مبدل گردد و از تاریکی شب هجران
خلاصی یافته به صبح وصال یعنی به تقبیل اقدام آن خداوند مفتخر
گردد [-] طلب [-] روی نیاز بر زمین، دست دعا بر آسمان. هر ساله
و عده توجه فرموده‌اید و باز به تعلل انجامید. حقا که بیش از این
تاب مفارقت آن خداوند ندارد. امسال به موجبی که در مکاتیب
شریف قلمی فرموده بودند، امیدواری کلی بود که در صحبت کپتنمر
جدید تحویل خواهند فرمود. اول [موسم که] جلابه هندی آمدند
معلوم شد که از جلابه پرتکال هیچ به گوه نرسیده‌اند.
تا آخر موسم^۲، بعد از آمدن جلابه هندی: غراب از [-]^۳
رسید و خبر رسانید که کپتنمر جدید متوجه [-]^۴ شده در

[-] تباهی کرده بودند که امسال دیگر درآمدن تعلق فرموده اند .
سبحان الله حال مدت پانجده سال [کذا] شد که [-] وعده رجعت به
ملازمان میدهند و همه ساله بندگان را امیدوار میسازند . معلوم
نیست که سبب توقف و اختلاف مواعید چیست . مادام [-] توقفی
واقع است مصدوقه حال باید نوشت . بهر حال بندگان ، خود را به
قدم بوسی برسانیم . چه بر عمر اعتمادی نیست و بیش از این در
مفارقت آن خداوند صبر میسر نه . جلا به امسال ، شاید که الیوم به
گوه رسیده باشند . امیدواری کلی هست که امسال به خلاف هر
سال به سلامت و عزت [-] تشریف به هند فرموده باشند و شاید
مرحمت بر سر این مهجوران وادی فراق اندازند .

یارب این آرزوی من چه [خوش است]

تو بدین آرزو مرا برسان

چه حاصل که حال مدت پانجده سال شده که فراموش فرموده اند .
هیچ سال قلمی نفرموده اند که سبب توقف چیست و هنوز سرانجام
خود و نیک و بد مهم خود معلوم نفرموده اند و به وعید که سال به
سال می د [هند] [-] فریفته شده اند و فکر مهم خود و خلاصی خود نمیفرمایند
و سال به سال به همین منوال میگذرانند و از فرزندان [-] که مرباء تربیت
و نمک پرورده آن خداوند بوده اند و اکنون به سلطنت جرون
رسیده اند بی التفاتی بخلاف قاعده نموده و مینمایند که اگر شمه [ای]
از آن معلوم آید . هر آینه ملالت بر ملالت افزاید . در این مدت
سه سال که وزارت جرون به ایشان رسیده ، آنچه [-] بی التفاتی
بود از حضرت وزارت پناهی رکنا محمودا و والده اش به ظهور
آمد . ان شاء اله چون به قدم بوسی مشرف بشوم [-] گمان بود
که چون وزارت جرون نصیب ایشان شد در حق فرزندان خالو از

رعایت نفس و مال هیچ دریغ نخواهند [کرد]. اما بخلاف آن به ظهور آوردند. گویا هرگز آن خداوند را ندیده‌اند و آن همه نیکی که پیوسته بحال ایشان کرده‌اند، اصلاً شمه [ای] از آن بخاطر ندارند. لله الحمد که نیک و بد همه میگذرد.

پنداشت ستمگر که ستم [خواهد] کرد
در گردن او بماند و بر ما بگذشت

از آن جمله چون خبر آمدن کیتنمر^۱ رسید و دانستند آن خداوند همراه کیتنمر توجه نفرموده حضرت شریعت پناهی سعدا [-] را در خفیه طلب نمودند و سندی [-] به مدعای خاطر از او گرفتند به گواهی حضرت [-] فریدونا [-] و رئیس [-] و حسین محمد بایزید و اسمعیل محمد بایزید که حضرت فردوس مکانی چنین وصیت فرموده که اموال من از نخیلات بحرین و غیره و ترکه و اسباب و آنچه باشد میان پسران و فرزندان رئیس رکن ، علی السویه قسمت باشد و حصه هر کس جدا کردند و تفصیل قسمت به خط حضرت شریعت پناهی نوشتند که به بحرین نزد حضرت صاحبی نجما محمودا فرستند تا به دستور قسمت هر کس برساند و مقصود وزیر نورالدین از این آن است که حصه رئیس رکن الدین که به پسران لاحق شده و بعد از پسران به خواهری که عورت اوست رسیده و حصه والده اش نیز که تتمه [-] از اموال باشد به دست خود آورد. بعد از اینها که به عمل آوردند رساله به بنده کردند که ورثه فریاد میکنند که ما بیش از این صبر نداریم. من وزیر ، صلاح در این دیده‌ام که نصف محصول به ورثه بدهید و نصفی دیگر حصه شما باشد تا به بینیم که بعد از این صلاح چیست. بنده جواب گفتم که شما معلوم دارید که همه ساله حضرت صاحب قدر از آنجا

مبلغها حواله میفرمایند و موقوف شما تنخواه [-] میشود و تنخواه
اخراجات ما و برادران همه از این است. مادام که میل تصرف در آن
دارید مبارک است ما دست کشیدیم. اکنون احوال نخیلات بحرین
و خواهرزادگان [-] بدین منوال است. آن روز که خود به سلامت
در جرون بودند و حکم داشتند به این خیال نیفتادند و این معامله
پاک نفرمودند [-] به اندک توجهی که می فرمودید و سندی محکم
می گرفتید امروز به کار می آمد و کسی را مجال تصرف در آن نبود.
اکنون که ایشان خود حاکمند به اندک توجهی فکر خود کردند .
باری بنده دست از محصول نخیلات کشیده ام و مطلق تصرف
نخواهم کرد. فکر مال خود بفرمائید . تا غایت حاجی حسن سلیمان
بجرائینی و کیل خدمت بود و محصول و فروش خرما و اخراجات
موقوف مخدومی حاجی نجما محمودا می نمود و همه ساله به قلیل
و کثیر آنچه می رسانید تنخواه حوالات آن خداوند و اخراجات
برادران می شد. پنج ساله حساب تصرف نخیلات [نزد] حضرت نجما
محموداست و هنوز محاسبه پاک ننموده به امید آنکه امسال خود به
سلامت بفرمائید و باز به او [-] . امسال چون ایشان در [-]^۷
بودند بنده دست [-] . پارسال رئیس عمادالدین دیلمشاه که به
بحرین رسید پنجهزار خرما متصرف شد و بی حمایت رئیس
محمو [د] گذرانید و کتابتی که بنده در جواب به او نوشته ام ،
لحسبن^۸ می رسد مطالعه فر [مائید] و احوال مختلف بحرین بدین
منوال است [-] و از دست رفته . هرگاه که صورت حال آن نوعی
باشد بنده نوع امانت [-]^۹

در پشت نامه :

ادامه برکات

همه مردم این جا هر مهمی که باشد کتابتی و نفری که به هند فرستادند حسب المدعا [ر] سائیده می شود و آن خداوند در دیوان سلطان پرتکال است که اصل مهم مردم از آنجا راست می شود این قدر باز حال نمی فرمائید که چندین فرزند در جرون رها کرده ام . همه بزرگ و قابل شده اند . بهر حال اندیشه [ای] جهت ایشان بایست نمود به نوعی که در میان مردم به دولت سلطان پرتکال ممتاز شوند و سرافراز باشند . چه تاغایت ، امیدواری به همین محصول بحرین بود و این زمان از دست رفته . مادام که [-] مهم دیگری توانند کرد . وقت است . والده عبادالدین امسال بحرین رجعت فرمودند و مدت دو ماه در جزیره نشستند و [-] به آب کنار رفتند و از آنجا الیوم ده یوم می باشد که باز مراجعت کردند و متوجه بحرین شدند . در این حین که در جزیره بودند سندی به خط آن خداوند به مبلغ صدک بیرون آوردند و به دست پسران دادند و به جرون فرستادند و دعوی مبلغ می کردند [-] بر بنده نمودند . بنده جواب گفتم که علمی از این [-] . این معامله که میانه شما و حضرت [-] صبر باید نمود تا ایشان خود به سلامت بفرمایند و جواب گویند و در [-] کتابتی به والده عبادالدین نوشتم به جزیره . بعد از هزار گفت و گو جواب نوشتند که جهت خاطر آن فرزند امسال دیگر صبر خواهم نمود . [-] مبلغی داد و هر روز تشنیع می نمایند در نهان که خود به سلامت در این جا می بودند می توانستند که آن [-] به اسهل و جبهی از ایشان بستانند . اما چه فایده که مهمات خود تمام بی سرانجام گذاشته [-] وقوه رفت . حسباً لله حسباً لله ،

حسباً لله که فکر این فرزندان بروجهی نیکو بفرمائید که طاقت به طاق رسیده و دیگر يك دینار حواله به این جا نفرمائید که هیچ درمیان نیست و اندیشه آن مطالبات فرمائید که مبادا سختگیری کنند و کار مشکل شود. برادران سعیدا محمودا و رکنافرج آقا بندگان عرض می‌دارند. شب و روز باهم به سر می‌بریم و يك لحظه از هم جدائی نداریم. والده سعیدا محمودا بدین خبر درخانه [-] نشسته و والده رکن‌الدین فرج‌آقا هم درخانه خواجه الماس به سر می‌برد. به دستور [-] و همه ساله مبلغ عادلانه به والده سعید محمود می‌رسانم و رکن‌الدین فرج‌آقا هم کذالك. والده و همشیرها و [-] خانه‌زاد سلامتند و دست دعا برداشتند به امید آنکه يك بار دیگر دیده را به دیدار آن خداوند روشن سازند. امید که در عمر امان باشد و این آرزو مأمول گردد.

احوال دیوان اعلی، همچنان در گوه‌اند. پارسال چون به هند می‌رسند و ملاقات کپتنمر می‌فرمایند و بعد از پرسش که میانه او [-] می‌شود و تقصیری بردیوان لازم نمیشود کپتنمر بر این بود که آخر موسم بارش روانه فرمایند. در حین گفتگوی مردم [-]^{۱۱} و کپتان دیو^{۱۲} میشود و کپتنمر جهت اصلاح همین مهم به آن طرف می‌رود و بعد از مراجعت موسم نبود که آنرا روانه سازند. کپتنمر سوگند یاد میکند که اول موسم خود ملازم خواهم بود که شمارا به جرون ببرم. اکنون که کپتنمری دیگر رسید تا چه صورت رخ نماید. پسرش طفل است و حالیا سلطنت به نام اوست. ملك جرون در غایت [-] است و مطلق از دست رفته و بیرونات [-] نمانده. مادام که سلطان پرتکال و کپتنمر غوری نفرمائید به اندک مدتی از دست خواهد رفت

وابترخواهد شد. قصه بسیار است اما عرض کردن مشکل است] است] هیچ کس در بند رعیت پروری و [-] ملك نيست و همه بخود گرفتاراند. [-] ملك کرده اند. از بی کسی امید [-] نيست که [-] تشریف به همد فرموده باشند. [-] و کپتنمر باز حال فرمایند. فکر ملك خود بفرمائید که حیف است که این ملك ضایع شود.

احوال خویشان رئیس عبدالدین شهاب الدین مع کوچ در جلفا راند و رئیس عبدالدین عماد الدین در جرون نزد [-] مشرف وزیر ملك است و رئیس نورالدین و کوچ هم در جرون اند و رئیس فریدون [-] مراد و طاهر محمد سعد الدین هم در این جانب اند.

رؤسا [-] امسال به واسطه [-] و بی التفاتی امیر شهربار جلاى وطن کرده و به جزیره قیس [-] آمده و نزول کرده اند [-]. برادر محترم [-] می ماند که در خدمت حضرت خداوندی تقصیر ننماید و اعتماد کلی براوست [-] غافل نخواهد شد.

(از این جا مقدار بسیاری از مطالب که در حاشیه نوشته شده بوده است به علت پارگی و افتادگی کاغذ قابل فهم و استفاده نبود و باین سبب از نقل آنها صرف نظر کردیم و به نقل قسمت آخر نامه که بیشتر قابل درك است می پردازیم):

«رئیس عابدین باز مراجعت جلفا نمودند. [-] چهار سال دیگر است. حاجی حسن سلیمان بحرایی [را] وکیل خدمت نمودیم و نیک و بد [-] و اخراجات مع حضرت صاحباً نجماً محموداً. [-] امسال به دعاء خود حاصل کردند و محصول قسمت [-]. بنده به این واسطه دست کشیدم [-] و متصرف نخواهم شد. اندیشه مال خود بفرمائید [-] و آنچه در مدت پنج سال [-] شد مبارك حضرت فردوس مکانی بدرا سلیماناً [-] ، هفتاد لك و کسری میشود و تمام حصه بدرا سلیماناً [-] نهاده در [-] هر موز [-] و جه به حضرت نجماً محموداً

نوشته که اداء آن وجه نموده جواب به تمامی نوشته که صبر نمایند
تا رسیدن حضرت صاحبی [-] که بعد از آن فکر آن وجه نمایند.
خداوندگارا اندیشه اینها همگی بفرمائید [-] ظلال عالی ابداء
مخلد و مستدام [-] . «